سيرت جاودانه‏

قسمت ششم‏

امداد توران‏

تحريم شراب

اقوال مختلفى در باره تاريخ تحريم شراب وجود دارد: ابتداى هجرت، سال سوم، سال چهارم، سال ششم و سال هشتم را تاريخ تحريم شراب دانسته‏اند. در مقابل، ما معتقديم كه شراب قبل از هجرت تحريم شد و از جمله شواهد اين مدعا به قرار ذيل است:

1 - خداوند در سوره اعراف كه در مكه نازل شد، مى‏فرمايد:

«قل انما حرم ربى الفواحش ماظهر منها و ما بطن و الاثم و البغى بغير الحق(1)»

«بگو پروردگار من فقط فواحش ظاهرى و باطنى و اثم و ستم ناحق را حرام گردانيده است.»

ائمه اطهار واژه «اثم» را در اين آيه به معناى شراب دانسته اند. اين معنا منطبق با معنايى است كه عالمان لغت براى اثم بيان كرده‏اند. در اشعار عرب نيز اثم به معناى شراب استعمال شده است، مانند:

شربت الاثم حتى ضل عقلى‏

كذاك الاثم يذهب بالعقول‏

و نيز بيت ذيل:

نهانا رسول الله ان نقرب الخنا

و ان نشرب الاثم الذى يوجب الوزرا(2)

تحريم تدريجى يا رفعى شراب‏

برخى مدعى اند كه تحريم شراب تدريجى بود(3). همان طور كه گفتيم اين ادعا درست نيست و شراب به صورت قطعى در مكه تحريم شده بود. اما برخى از مسلمانان همچنان به ميگسارى ادامه مى‏دادند و لذا به طور مكرر بر تحريم شراب تأكيد مى‏شد. در منابع حديثى آمده است كه عمر بعد از جنگ بدر شراب نوشيد و با ضربه استخوان شتر، سر عبدالرحمن بن عوف را شكست و در ضمن ابياتى بر كشته‏هاى قريش در بدر گريه كرد. اين جريان به گوش پيامبر - صلى اللَّه عليه وآله - رسيد، آن حضرت در حالى كه خشمگين بود بيرون آمد و با چيزى كه در دست داشت بر سر عمر زد. عمر گفت: از خشم خدا و رسول به خدا پناه مى‏برم. در اين هنگام اين آيه نازل شد:

«انما يريد الشيطان ان يوقع بينكم العداوة والبغضاء فى الخمر والميسر ويصدّكم عن ذكر الله وعن الصلوة فهل انتم منتهون».(4)

«شيطان مى‏خواهدكه به وسيله شراب و قمار ميان شماعداوت و كينه بر انگيزد و شما را از ذكر خدا و نماز باز دارد، پس آيا شما از آن دست بر مى‏داريد.»

عمر گفت: انتهينا انتهينا؛ دست برداشتم، دست برداشتم(5).

مى‏دانيم كه سوره مائده از آخرين سوره‏ها يا آخرين سوره‏اى است كه بر پيامبر - صلى اللَّه عليه وآله - نازل شد. نزول اين آيه در اين زمان نشان مى‏دهد كه برخى از صحابه همچنان تا اواخر حيات پيامبر - صلى اللَّه عليه وآله - به شرب خمر ادامه مى‏دادند. فراتر از آن، نقل است كه شخصى در دوره خلافت عمر از كوزه وى نوشيد و مست شد، عمر بر او حد شرب خمر را اقامه كرد. او اعتراض كرد كه يا اميرالمؤمنين: من از كوزه تو نوشيدم، عمر پاسخ داد كه حد را بر تو به خاطر نوشيدنت اقامه نكردم، بلكه به خاطر مست شدنت اقامه كردم(6).

تغيير قبله

پس از جنگ بدر، قبله از بيت المقدس به كعبه تغيير كرد. قبل از اين تغيير، يهوديان به پيامبر - صلى اللَّه عليه وآله - طعنه مى‏زدند كه پيرو دين ما هستى؛ چون به قبله ما نماز مى‏خوانى. رسول خدا - صلّى اللَّه عليه وآله - از اين سخنان بسيار اندوهگين گشت. خداوند به او وعده داد كه قبله را تغيير خواهد داد. آن حضرت در دل شب بيرون مى‏آمد و چشم به آسمان مى‏دوخت تا فرمان الهى در اين باره نازل گردد. آن حضرت روزى در مسجد بنى سالم دو ركعت از نماز ظهر يا عصر را خوانده بود كه جبرئيل نازل شد و پيامبر را به سوى كعبه برگرداند و آن حضرت را به گوشه ديگر مسجد منتقل كرد و نمازگزاران نيز در پشت سر آن حضرت جابه جا شدند به طورى كه زنان در جاى مردان و مردان در جاى زنان قرار گرفتند(7). سپس اين آيه فرود آمد:

«قد نرى تقلب وجهك فى السماء فلنولينك قبلة ترضاها فول وجهك شطر المسجدالحرام و حيث ما كنتم فولوا وجوهكم شطره(8)»

«توجه تو را به سوى آسمان به انتظار وحى مى‏بينيم پس روى تو را به قبله‏اى بر مى‏گردانيم كه از آن خشنود مى‏شوى، پس روى كن به سوى مسجدالحرام و شما مسلمانان هر جا كه باشيد به سوى آن روى كنيد.»

حضرت دو ركعت ديگر نماز را به سوى كعبه خواند، در اينجا بود كه گروهى از جاهلان اعتراض كردند كه چرا از قبله‏اى كه به سوى آن نماز مى‏خواندند روى گرداندند(9).

انعكاس جنگ بدر در حبشه‏

نجاشى از اين كه مسلمانان در جنگ بدر بر مشركان پيروز شده بودند بسيار شادمان شد. مشركان، عمرو بن عاص و عبدالله بن ابى ربيعه را با هدايايى به حبشه گسيل داشتند تا مسلمانانى راكه به حبشه هجرت كرده بودند از نجاشى بگيرند و ايشان را به جاى كشته‏هاى بدر بكشند. نجاشى در خواست قريش را رد كرد و فرستادگانشان را سرافكنده بر گرداند. اين قبيل مواضع نجاشى اين احتمال را تقويت مى‏كند كه او در باطن مسلمان شده باشد.

مرگ ابولهب‏

ابولهب چند روز پس از جنگ بدر در اثر بيمارى آبله جان داد. پسرانش دو يا سه شب او را در خانه رها كردند تامتعفن شد. پس از آن كه مردم ايشان را ملامت كردند، جنازه پدرشان را كنار ديوارى گذاشتند و مقدارى سنگ بر روى جسد او ريختند تا آن كه در زير سنگها پنهان شد(10). اين است عاقبت كسانى كه با نور خدا در افتادند.

پيوند آسمانى على - عليه السلام - و فاطمه - عليهاالسلام -

اميرالمؤمنين در رمضان سال دوم هجرت با فاطمه - عليهاالسلام - ازدواج كرد و در ذى الحجه همين سال او را به خانه برد(11). حضرت فاطمه به هنگام ازدواج نه ساله بود. قبل از آنكه حضرت اميرالمؤمنين - عليه السلام - از پيامبر صلى اللَّه عليه وآله - فاطمه - عليها السلام - را خواستگارى كند، ابوبكر و عمر، فاطمه - عليهاالسلام - را خواستگارى كرده بودند، اما پيامبر - صلى اللَّه عليه وآله - آنها را رد كرده بود. آن حضرت بارها تصريح فرمود كه فاطمه را به امر الهى به ازدواج على درآورده است(12). در روايتى چنين آمده است كه خواستگاران مردود، پيامبر - صلى اللَّه عليه وآله - را مورد سرزنش قرار دادند كه چرا آنان را رد كرده و دخترش را به ازدواج على - عليه السلام - درآورده است؟!

آن حضرت فرمود:

«به خدا قسم من شما را رد نكردم و على را همسر فاطمه نكردم، بلكه خداوند شما را رد كرد و فاطمه را به همسرى على در آورد.»(13)

در برخى از روايات چنين آمده است: وقتى حضرت على - عليه السلام - فاطمه - عليها السلام - را از رسول خدا - صلى اللَّه عليه وآله - خواستگارى كرد، آن حضرت فرمود: اى على! فاطمه از براى تو است، تو دجال كذاب مكار نيستى(14).

اين روايت در صورت صحت مى‏تواند تلويحاً اشاره داشته باشد به اين كه خواستگاران قبلى دجال صفت بودند. ابن سعد براى اين كه اين ابهام را برطرف كند، «لستَ بدجّالٍ» به فتح تا را «لستُ بدجّال» به ضم تا خوانده تا معنايش اين باشد كه من دجال نيستم. وى در پاسخ به اين سؤال مقدر كه چرا بايد رسول خدا - صلى اللَّه عليه وآله - چنين چيزى بگويد، گفته است: وجه اين سخن آن است كه پيش از خواستگارى ابوبكر و عمر پيامبر - صلى اللَّه عليه وآله - به على - عليه السلام - وعده داده بود كه فاطمه - عليها السلام - را به تزويج او در خواهد آورد و اگر خلف وعده مى‏كرد، دجال مى‏شد.

لكن ادعاى ابن سعد درست نيست، زيرا:

1- همين مضمون در حديث ديگرى چنين آمده است: هنگامى كه پيامبر - صلى اللَّه عليه وآله - فاطمه - عليها السلام - را به ازدواج على - عليه السلام - در آورد، فرمود: «لقد زوجتك غير دجال»(15)؛ «تو را به ازدواج كسى درآوردم كه دجال نيست.»

اين حديث قرينه است بر اين كه در احاديث قبلى تا در «لست» براى مخاطب است: اى على! تو دجال نيستى، نه براى متكلم: من دجال نيستم.

2- اگر پيامبر - صلى اللَّه عليه وآله - مى‏خواست خلف وعده را از خود نفى كند مى‏توانست بگويد من وعده داده‏ام و خلف وعده نمى‏كنم نه اين كه دجال بودن و بسيار دروغگو و بسيار فريبكار بودن را از خود نفى كند.

3 - در تاريخ چيزى راجع به وعده قبلى پيامبر - صلى اللَّه عليه وآله - به على - عليه السلام - در مورد تزويج فاطمه - عليها السلام - ثبت نشده است، حتى در تعدادى از منابع پيش گفته تصريح شده است كه ابوبكر و عمر بعد از شنيدن جواب رد از رسول خدا به حضرت على - عليه السلام - گفتند كه به خواستگارى فاطمه اقدام كند. حضرت نشان مى‏دهد كه قبلاً وعده‏اى دريافت نكرده بود.

حضور اسماء در ازدواج فاطمه - عليها السلام -

در برخى از روايات از حضور اسماء بنت عميس در ازدواج على - عليه السلام - و فاطمه - عليها السلام - سخن به ميان آمده است. به نظر مى‏رسد كه خطايى در ضبط اين اسم رخ داده است؛ چون به هنگام ازدواج على - عليه السلام - و فاطمه - عليها السلام - اسماء بنت عميس به همراه همسرش جعفربن ابى طالب در حبشه زندگى مى‏كرد و تا فتح خيبر بازنگشت. از اين رو به نظر مى‏رسد كه منظور از حضور اسماء در مراسم ازدواج حضرت على - عليه السلام - و فاطمه - عليه السلام - اسماء دختر يزيد انصارى است كه كنيه او ام سلمه بود و غير از ام سلمه همسر پيامبر است. اما آشنايى و مانوس بودن راويان با نام اسماء بنت عميس موجب شده است كه ايشان اين اسماء را با اسماء بنت عميس اشتباه بگيرند و گمان كنند كه كسى كه در ازدواج على - عليه السلام - و فاطمه - عليها السلام - حاضر بود اسماء بنت عميس بود.

ولادت امام حسن - عليه السلام -

امام حسن - عليه السلام - در نيمه ماه رمضان سال سوم هجرت متولد شد. رسول خدا - صلى اللَّه عليه وآله - فرمود كه نوه‏اش را در پارچه سفيدى پيچيدند، آنگاه او را در بغل گرفت و بوسيد و زبانش را در دهان او گذاشت و او زبان رسول خدا را مكيد. آنگاه آن حضرت در گوش راست وى اذان و در گوش چپش اقامه خواند. سپس سرش را تراشيد و هم وزن مويش نقره صدقه داد و بر سر او نوعى عطر ماليد و فرمود: اى اسماء ماليدن خون بر سر نوزاد از اعمال مردم جاهلى است(16).

رسول خدا - صلى اللَّه عليه وآله - از على - عليه السلام - پرسيد كه چه نامى بر او نهاده است؟ على - عليه السلام - عرضه داشت: من در اين كار بر شما پيشى نمى‏گيرم. پس خداوند متعال وحى فرمود: على نسبت به تو همانند هارون است نسبت به موسى، فرزند على را به نام پسر هارون نام گذارى كن. عرضه داشت: نام پسر هارون چه بود؟ فرمود: شبر، عرضه داشت: به زبان عربى؛ فرمود: او را «حسن» نام بگذار. پس رسول خدا - صلى اللَّه عليه وآله - او را «حسن» ناميد(17).

حديث سد الابواب‏

يكى از احاديث دال بر فضيلت اختصاصى حضرت على - عليه السلام - حديث سدّ الابواب است كه علاوه بر شيعه، عامه نيز آن را با اسانيد معتبر نقل كرده‏اند. عسقلانى پس از نقل شش روايت به همين مضمون مى‏گويد: اين احاديث همديگر را تقويت مى‏كنند و طريق هر يك به تنهايى شايستگى احتجاج را دارد تا چه رسد همه با هم(18). اين حديث مى‏گويد: پيامبر دستور داد همه اصحابى كه از خانه شان درى به مسجدالنبى باز مى‏شد به جز حضرت على - عليه السلام - درِ خانه خودشان به مسجد را ببندند و از در ديگر تردد نمايند.

به نظر مى‏رسد كه اين واقعه مدتها قبل از فتح مكه و زمانى بود كه هنوز رقيه همسر عثمان و حمزه در قيد حيات بودند. شاهد اين مدعا احاديثى است كه به برخى از آنها اشاره مى‏شود:

1- اميرالمومنين فرمود: وقتى رسول خدا فرمان داد كه همه درهاى سمت مسجد بسته شود، حمزه در حالى كه قطيفه سرخى بر خود داشت و گريه مى‏كرد نزد پيامبر - صلى اللَّه عليه وآله - آمد، پيامبر - صلى اللَّه عليه وآله - به او فرمود: من نه تو را بيرون كردم و نه او را ساكن نمودم، بلكه خداوند او را ساكن كرد.(19)

2 - رسول خدا - صلى اللَّه عليه وآله - به ابوبكر و عمر پيام داد كه در خانه‏هاى خود را از سمت مسجد ببندند، آنان اطاعت كردند. سپس به عثمان كه رقيه در خانه‏اش بود پيام داد كه در خانه‏اش را ببندد، او نيز اطاعت كرد. پيامبر - صلى اللَّه عليه وآله - به على - عليه السلام - فرمود: تو در خانه ات ساكن باش، تو پاك و پاكيزه‏اى.(20)

اين كه پيامبر - صلى اللَّه عليه وآله - به امر خداوند درهاى خانه اصحاب را به مسجد النبى ببندد و در خانه على - عليه السلام - را باز بگذارد، بيانگر اين حقيقت است كه او از هر گونه آلودگى پاك و پاكيزه است. اين اقدام پيامبر - صلى اللَّه عليه وآله - در واقع تفسير عملى آيه تطهير است و نشان مى‏دهد كه اين طهارت اختصاص به پيامبر - صلى اللَّه عليه وآله - و على - عليه السلام - دارد و تنها ايشانند كه در هر حال حتى در حال جنابت طهارت ذاتى خود را از دست نمى‏دهند و مى‏توانند در مسجد حاضر شوند.

پي نوشت ها:

1) سوره اعراف (7) آيه 33.

2) لسان العرب، ج‏2، ص‏273؛ تاج العروس، ج‏8، ص‏179؛ فتح القدير، ج‏2، ص‏201.

3) بهجة المحافل، ج‏1، ص‏278.

4) سوره مائده (5) آيه 91.

5) المستطرف، ج 2، ص 211؛ مسند احمد، ج 1، ص، 53؛ سنن نسائى، ج 8، ص‏287؛ مستدرك حاكم، ج 2، ص 278؛ فتح البارى، ج 8، ص 225 و ج 10، ص 255. ناگفته نماند در بسيارى از منابع تنها اين سخن عمر كه دست برداشتيم نقل شده و ماجراى قبل از آن نقل نشده است. در پاره‏اى از منابع نيز در اين داستان نام عمر ذكر نشده است.

6) رك فتح البارى، ج 10، ص 34؛ الغدير، ج 6، صص 257 - 258.

7) ر.ك من لايحضره الفقيه، ج 1، ص 178؛ وسائل الشيعه، ج 3، ص 219.

8) سوره بقره (2) آيه 144.

9) تفسيرقمى، ج 1، ص 63؛ سيره حلبى، ج 2، ص 128 - 130.

10) بحارالانوار، ج 19، ص 228؛ الطبقات الكبرى، ج 4، ص 73؛ البداية والنهاية، ج 3، ص‏208.

11) تاريخ الخميس، ج 1، ص 411.

12) مستدرك حاكم، ج‏2، ص 167 - 168؛ سيره حلبى، ح 2، ص 206؛ تاريخ الخميس، ج 1، ص 361؛ كفايه الطالب، ص 304؛ بحارالانوار، ح 43، ص 107 - 108.

13) كنوز الحقايق در حاشيه الجامع الصغير، ح 2، ص 75؛ كشف الغمة، ح 2، ص 98.

14) الطبقات الكبرى، ح 8، ص 12؛ مجمع الروايات، ج 9، ص 204؛ اللألئ المصنوعة، ح‏1، ص 365.

15) اللئالى المصنوعة، ح 1، ص 365.

16) بحارالانوار، ج‏43، ص 239؛ تاريخ الخميس، ج‏1، ص 418.

17) علل الشرايع، ح 1، ص 137؛ تاريخ الخميس، ح 1، ص 418.

18) فتح البارى، ج 7، ص 113؛ و نيز رك ارشاد السارى، ج‏6، ص 85.

19) الغدير، ح 3، ص 208؛ وفاء الوفا، ج 2، ص 477؛ كنزالعمال، ج‏15، ص 155 - 156.

20) مناقب ابن مغازلى، ص‏254 - 255؛ الطرائف، ص 62؛ العمدة، ص 178.